

نامه جامعه
فصلنامه علمی تخصصی معارف اسلامی
سال شانزدهم - شماره ۱۲۸ - زمستان ۱۳۹۷

بررسی جایگاه اخلاق ارسطویی در قرآن از منظر علامه طباطبایی رحمته الله علیه

طاهره حسن زاده خیاط^۱

چکیده

مکتب اخلاق ارسطویی، یکی از مکاتب اخلاقی است که علامه طباطبایی از آن در ذیل آیات ۱۵۵ و ۱۵۶ سوره بقره یاد می‌کند. نظر به استفاده برخی پژوهشگران از این روش اخلاقی، نوشتار حاضر درصدد است با روش توصیفی و تحلیلی، دیدگاه قرآن را در تأیید یا رد این مکتب اخلاقی به دست آورد. آنچه از سیر این مطالعه به دست آمده است، این است که اولاً این مکتب در کلام علامه، معنای عامی دارد و خاص اخلاق ارسطو نیست. ثانیاً مبنای این نظریه، عقل اجتماعی و اهداف دنیایی است. ثالثاً این مکتب به عنوان درجه ضعیف از اخلاق قرآنی، قابل طرح است؛ ولی در روش، با مسلک اعلائی قرآنی یعنی انجام فضیلت به خاطر حب الهی تفاوت بسیار دارد؛ تا جایی که گاه جای فضیلت و ردیلت در این دو مسلک عوض می‌شود؛ زیرا احکام عقل و حب الهی با هم متفاوت است.

واژگان کلیدی: اخلاق ارسطویی، اخلاق قرآنی، مبانی اخلاق ارسطویی، معیار فضیلت، معیار سعادت.

۱. سطح ۴ گرایش تفسیر تطبیقی، موسسه آموزش عالی حوزوی معصومیه، مدرس جامعه الزهراء ع،
Hasanzadeh265@gmail.com (نویسنده مسئول).

مقدمه

کمال‌گرایی و رسیدن به سعادت، همواره هدف انسان بوده و می‌توان ادعا کرد که تمام تلاش‌های او در همین راستا صورت می‌پذیرد. این گرایش درونی، سؤالات مهمی در ذهن پرسشگر بشری پدید آورده؛ از جمله: کمال و سعادت حقیقی انسان چیست؟ چه راه یا راه‌هایی برای رسیدن به این منزل مقصود باید طی شود؟

افراد و به دنبال آن، مکاتبی با مبانی متفاوت، درصدد پاسخگویی به این سؤالات برآمدند. یکی از مسیرهایی که آدمی براساس فطرت خود طی می‌کند، اخلاق و حرکت به سوی انجام فضایل و دوری از ردائیل است تا خویشتن خود را هر چه بیشتر به کمالش نزدیک سازد؛ از این رو، تشخیص فضایل از ردائیل، همواره مهم تلقی شده و همین امر، از اسباب پیدایش علم اخلاق و همچنین مکاتب مختلف اخلاقی در طول تاریخ بوده است. خداوند متعال نیز در قرآن کریم به عنوان آخرین و کامل‌ترین کتاب الهی و معجزه جاوید پیامبر خاتم، فراوان از اهمیت تزکیه نفس سخن به میان آورده است؛ تا جایی که یکی از اهداف بعث رسولان را پاک‌گردانیدن انفس معرفی کرده و می‌فرماید:

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلَ لَئِي ضَالِّينَ﴾ (آل عمران: ۱۶۴)؛ خداوند بر مؤمنان منت نهاد [نعمت بزرگی بخشید] هنگامی که در میان آنها، پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنها بخواند و آنها را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد؛ هرچند پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند. سخن از مباحث اخلاقی و ارائه راهکارهای ملکه‌سازی فضایل و طی طریق کمال، در میان اندیشمندان و علمای اسلامی نیز به وفور یافت می‌شود که از برجسته‌ترین آن‌ها می‌توان به کتاب‌های جامع السعاده ملامحمد مهدی نراقی و معراج السعاده ملا احمد نراقی اشاره کرد. علامه سیدمحمدحسین طباطبایی نیز به عنوان یکی از علما و مفسران بزرگ شیعه، به این مهم توجه داشته و حتی سخن از مسلک اخلاقی قرآن به میان آورده است. ایشان در ذیل آیات ۱۵۶ و ۱۵۷ بقره، از سه مسلک اخلاقی در راه رسیدن به سعادت نام می‌برد که عبارتند از: مسلک ارسطویی، مسلک انبیاء گذشته و مسلک قرآن یا اخلاق توحیدی. تفاوت این مسلک‌ها در هدف آن‌ها است و همین تفاوت در هدف، تمایز در روش را نیز به دنبال دارد.

پژوهش‌های مستقلی در تبیین مکتب اخلاقی قرآن و همچنین اخلاق ارسطویی به نگارش درآمده است، که از جمله مرتبط‌ترین آن‌ها به بحث ما می‌توان به پایان‌نامه «بررسی نظریه اخلاقی قرآن با تأکید بر دیدگاه علامه طباطبائی، مصباح یزدی و جوادی آملی» نوشته فرهاد قبادی اشاره کرد. همچنین دو مقاله با نام‌های «تبیین حد وسط در اخلاق ارسطویی» به نگارش ماریه سیدقربشی، زهرا مصطفوی و قاسمعلی کوچنانی و نیز «مبانی اخلاقی علامه طباطبائی» به نگارش محمد نصر اصفهانی در همین زمینه به نگارش درآمده‌اند. وجه تمایز پژوهش حاضر با موارد نام‌برده، در بررسی و نقد تبیین علامه از جایگاه اخلاق ارسطویی در قرآن است که با توجه به دیدگاه آیت‌الله مصباح صورت می‌پذیرد.

این نوشتار با به‌کارگیری روش توصیفی - تحلیلی در پردازش داده‌ها و جمع‌آوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای، درصدد پاسخگویی به این سوالات است: از منظر علامه، مسلک ارسطویی دارای چه جایگاهی در قرآن است؟ این مسلک با چه تحلیلی می‌تواند مورد تأیید قرآن و همچنین یکی از مراحل پایین مسلک‌های طولی و تشکیکی قرآن قرار گیرد؟ در راستای پاسخگویی به این سوالات، مبانی، انواع اخلاق فاضله، راه و روش کسب فضایل و ویژگی‌های مکتب اخلاقی ارسطو، بررسی و همچنین تبیین علامه از این مسلک، مطرح می‌شود. در ادامه، تفاوت‌ها و شباهت‌های اخلاق ارسطویی و اخلاق قرآنی بیان می‌گردد.

۱. مفهوم‌شناسی «اخلاق»

اخلاق از ریشه خَلَق و جمع خُلُق یا خُلُق است. براساس نظر راغب: «خَلَق و خُلُق در اصل یکی است؛ ولی کلمه خَلَق، به اجسام، اشکال و صورت‌هایی اختصاص دارد که با چشم و قوه باصره درک می‌شود و خُلُق، به قوا و سجایایی اختصاص دارد که با بصیرت و دیده دل درک می‌شود» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۹۷). ابن‌منظور، خُلُق یا خُلُق را به معنای دین، سنجیه و طبیعت باطنی آدمی دانسته و می‌گوید: «خُلُق و خُلُق برای صورت باطنی انسان یعنی همان نفس - و ویژگی‌ها و اوصاف مخصوص به آن - به منزله خَلَق برای صورت ظاهری او و اوصاف و معانی مخصوص به آن است» (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰، ص ۸۶). طریحی واژه خُلُق را به معنای چیزی که



مذهب و عادت شده و خُلُق را به معنی سجیه دانسته است (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۲۵۶). صاحب قاموس قرآن نیز می‌نویسد: «خلق (بر وزن قفل و عنق) به معنی عادت و طبع و مروّت و دین است» (قرشی بنابی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۲۹۳).

از بررسی کتب لغوی درمی‌یابیم اخلاق، صفت و رفتاری است که با جان و روح آدمی عجین شده و شخص به آن صفت و ویژگی عادت کرده تا آن جا که تبدیل به مروّت و منش او شده است. در معنای اصطلاحی، علامه طباطبایی در تفسیر آیه ۴ سوره مبارکه قلم، کلمه خُلُق را چنین معنا می‌کند: «ملکه ای نفسانی است که افعال آدمی از آن به آسانی صادر می‌شود. این ملکه نفسانی به دو دسته فضیلت - که ممدوح است مانند عفت و شجاعت - و رذیلت - که مذموم است مثل حرص و ترس - تقسیم می‌شود؛ و این کلمه اگر به صورت مطلق به کار برود، خلق حسن و نیکو از آن فهمیده می‌شود» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۹، ص ۳۶۹).

ایشان علم اخلاق را فنی می‌داند که پیرامون ملکات انسانی بحث می‌کند و هدفش جداسازی فضایل از رذائل است تا انسان با شناخت و تمییز بین اعمال پسندیده و ناپسند، طریق فضیلت را انتخاب نموده و خود را بدان بیاراید. نتیجه این شناخت، انتخاب و تلاش رسیدن او به سعادت علمی و عملی است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۳۵۴ و ص ۳۷۰-۳۷۱). از این تعریف روشن می‌گردد که علامه، اخلاق را از سنخ ملکه شمرده است؛ یعنی رفتارهایی که در اثر تکرار، در نفس آدمی رسوخ کرده و به شکل طبیعت او درآمده‌اند، نه رفتارهای لحظه‌ای و کوتاه که مداومتی در انجام آن‌ها وجود ندارد (ر.ک: همان، ص ۱۸۳).

۲. مکتب اخلاقی ارسطو

از نظر علامه، مکتب اخلاق ارسطویی شامل علم اخلاق قدیم، اخلاق یونان و غیر آن است که در آن، تکرار عمل، به دلیل فوائد دنیایی فضایل و تحسین افکار عمومی است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۳۵۵). از این رو، از نگاه ایشان، تعریف اخلاق ارسطویی، منحصر در آراء و انظار ارسطو نیست؛ بلکه فراتر از آن است. برای گزینش این تعریف عام می‌توان دلایلی را برشمرد: الف. شاید بتوان گفت: از آنجا که مکتب ارسطویی یکی از مکاتب اخلاقی است که به صورت

نظام مند ارائه و توسط شخص ارسطو تبیین شده و دیگران نیز از نظریات او بهره برده اند؛ مجموع این مکاتب، مکتب ارسطویی نامیده شده است (مصباح، ۱۳۸۷، ص ۳۱۱).

ب. ارسطو نظریه‌ای با عنوان نظریه حد وسط یا اعتدال طلایی مطرح کرده است. ویل دورانت درباره پیشینه این نظریه می‌گوید: «نظریه حد وسط، تشکیل صفت بارزی است که تقریباً در تمام روش‌های فلسفی یونانی دیده می‌شود. افلاطون هنگامی که فضیلت را هماهنگی در عمل می‌داند، به همین مطلب نظر دارد. هم چنین مقصود سقراط از وحدت علم و فضیلت همین است. عقلای سبعه یونان قدیم، بر معبد آپولو در دلفی جمله‌ای نوشته بودند که به همین مطلب اشاره دارد: "از افراط پرهیز کن"» (دورانت، ۱۳۳۵ش، ص ۶۷).

۳. تبیین دیدگاه مکتب اخلاقی ارسطو

این مکتب مانند دیگر مکاتب اخلاقی، دارای مبانی، روش‌ها و ویژگی‌هایی است که پس از بیان اجمالی مفهوم مسلک ارسطویی، به شرح موارد اشاره شده و همچنین انواع اخلاق فاضله از نگاه این مسلک خواهیم پرداخت.

۳.۱. مبانی مکتب ارسطویی

می‌توان مبانی نظریه اخلاقی ارسطو را بر اساس کتاب اخلاق نیکوماخوس – که به شهادت همه مورخان فلسفه و همه ارسطو شناسان از اهمیت بیشتری در شناخت دیدگاه اخلاقی ارسطو برخوردار است (مصباح یزدی، ۱۳۸۷، ص ۳۱۱) – چنین برشمرد: فضیلت محوری، عقل‌گرایی، غایت‌گرایی، مطلق‌گرایی و انسان محوری. به سبب پیوستگی شدید فضیلت محوری و عقل‌گرایی در نظریه ارسطو، به توضیح آن دو ذیل یک عنوان می‌پردازیم.

۳.۱.۱. فضیلت محوری و عقل‌گرایی

شاید بتوان گفت جدی‌ترین بحث مطرح شده در کتاب اخلاق نیکوماخوس، بحث حد وسط است. ارسطو فضیلت را از سنخ ملکات دانسته و آن را چنین تعریف می‌کند: «فضیلت، ملکه‌ای است نفسانی که حدّ وسط را برمی‌گزیند»؛ به عبارت دیگر، ارسطو اعتدال را معیار فضیلت دانسته

و از نظر او، این عقل است که حدّ وسط را تعیین می‌کند و بین فضیلت و رذیلت فرق می‌گذارد (ارسطو، ۱۳۸۵، ص ۳۸-۴۲). او قائل است که عقل، عالی‌ترین عنصر وجود آدمی، من حقیقی او و فرمانروا بر عناصر وجود او است (کاپلستون، ۱۹۰۷م، ج ۱، ص ۳۹۹-۴۰۰). از نظر ارسطو، عملی که به رهبری عقل انجام گیرد، شریف و مطابق فضیلت است و انسان، زمانی به سعادت می‌رسد که اعمالش مطابق بالاترین فضایل باشد (ارسطو، ۱۳۸۵، ص ۳۰-۳۱). پس عقل براساس این نظریه، عاملی بسیار مؤثر در تمییز فضایل از رذائل و ابزاری اساسی در پیمودن مسیر کمال و سعادت است. نکته مهم دیگری که باید ذیل این مبحث به آن اشاره کرد این است که استقرار این مکتب بر پایه عقل و عقاید اجتماعی به تعبیر علامه، براساس عقایدی است که ملت‌ها و اجتماعات درباره خوبی‌ها و بدی‌ها دارند؛ یعنی هدف از آن، رسیدن به فضایل مورد پسند مردم است. از این رو تمام روش‌های تربیتی، رسیدن به این هدف را مدّ نظر دارند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۳۶۰).

۳،۱،۲. غایت‌گرایی

اعمال از نظر ارسطو بی‌هدف نیستند و از همان جملات ابتدایی کتاب اخلاق نیکوماخوس می‌توان به اهمیت این امر - یعنی غایت داشتن افعال - در نگاه او پی برد. ارسطو می‌گوید:

«هر فنّ و پژوهشی، هر عمل و انتخابی متوجه خیری است؛ به همین دلیل، خیر به حق چنین تعریف شده است: خیر، غایت همه امور است» (ارسطو، ۱۳۸۵، ص ۳).

فردریک کاپلستون در این باره چنین می‌نویسد:

«علم اخلاق ارسطو، آشکارا غایت‌انگارانه است. او با عمل سرو کار دارد؛ نه هر عملی که فی‌نفسه، صرف نظر از هر ملاحظه دیگری حق و درست است؛ بلکه با عملی که به خیر انسان رهنمون می‌شود. هرچه به حصول خیر یا غایت او منجر شود از جهت انسان، عملی صحیح و درست خواهد بود و عملی که خلاف نیل به خیر حقیقی او باشد، عملی خطا و نادرست خواهد بود» (کاپلستون، ۱۹۰۷م، ج ۱، ص ۳۹۵). او غایت و خیر نهایی - که معمولاً مردم آن را به عنوان غایت در نظر دارند - نیکبختی و سعادت می‌داند و سعادت را چنین تعریف می‌کند: «فعالیت نفس مطابق با فضیلت» (ارسطو، ۱۳۸۵، ص ۴-۵)؛ یعنی از نظر او، انسان سعادت‌مند علاوه بر این که

باید فضیلت را به صورت بالملکه واجد باشد، باید آن را در عمل نیز منظور کند.

۳،۱،۳. مطلق‌گرایی

ظاهر مکاتب اخلاقی قدما این است که اخلاق را مطلق، ثابت و تغییرناپذیر می‌دانند، به طوری که شرایط مکانی و زمانی، تأثیری در ارزش‌های اخلاقی ندارند؛ چون انسان‌ها دارای طبیعت یکسانی هستند. از سویی، دست‌یابی به فضایل اخلاقی را شرط لازم و کافی برای دست‌یابی به سعادت می‌دانند (ر.ک: مصباح، ۱۳۸۱، ص ۱۵۹).

۳،۱،۴. انسان‌محوری

براساس آنچه بیان شد در مکتب ارسطو، عقل، وسیله تشخیص اعتدال و حدّ وسط و عامل شناخت فضایل از رذائل است؛ پس در اخلاق ارسطویی، معیار شناخت، خارج از انسان نیست و از درون وی نشأت می‌گیرد. انسان، عقل خود را بر سایر امیال و قوا حاکم می‌سازد تا مبدا از حدّ وسط منحرف شده و به افراط و تفریط بگراید.

آیت‌الله مصباح در تبیین مبنای این نظریه می‌فرماید:

«این نظریه، مبتنی بر تزامم قوای انسانی است. انسان، موجودی مرکب از قوای مختلف است که همه این‌ها در سعادت و کمال او مؤثر هستند. انسان با اختیار خود می‌تواند یکی از این قوا را بر سایر قوا غالب کند و توجهش را به آن معطوف کند. در اینجا مسأله فضیلت و رذیلت مطرح می‌شود. ملاک این‌که خواسته یک قوه بر قوه دیگر را تا چه اندازه باید ترجیح داد و به آن اهتمام ورزید، ضربه‌زدن به سایر قواست؛ بنابراین، حد وسط بهره‌وری از هر قوه‌ای، عدم تزامم آن با سایر قوا است و این‌که مانع کسب کمال در سایه عقل نگردد» (ر.ک: مصباح، ۱۳۸۷، ص ۳۱۹).

همچنین علامه طباطبایی مبنای این مکتب اخلاقی را چنین شرح می‌دهد:

«اخلاق آدمی سه نیروی عمومی است که در آدمی وجود دارد و این قوای سه‌گانه، موجب تحریک نفس برای به دست آوردن علومی می‌شود که تمام افعال نوع بشر به آن علوم منتهی می‌گردد. این قوای سه‌گانه در انسان عبارت است از: قوه شهویه، غضبیه و نطقیه فکریه که منشأ صدور تمام اعمال و افعال صادر شده از

انسان است؛ زیرا آدمی برخی از افعالش را به منظور جلب منفعت انجام می‌دهد، مانند خوردن، پوشیدن، نوشیدن و امثال آن که مبدأ صدور این اعمال، قوه شهویه است؛ گروه دیگری از افعال را به منظور دفع ضرر انجام می‌دهد، مانند دفاع آدمی از جان، عرض، مالش و غیره که مبدأ صدورش قوه غضبیه است. برخی از افعال انسان نیز از تصور و تصدیق فکری است، مانند چیدن برهان و استدلال که این‌گونه افعال ذهنی، ناشی از قوه نطقیه فکریه است. از سویی، ذات آدمی از این سه قوا ترکیب شده و این قوا با اتحادشان یک وحدت ترکیبی درست کردند که افعال مخصوصی از آن‌ها صادر می‌شود. افعالی که در هیچ حیوان دیگری نیست. این افعال، انسان را به سعادت مخصوصی - که هدف از ترکیب قوا هم همین بوده - هدایت می‌کند. از این رو بر انسان واجب است طوری عمل نماید که این قوا، راه افراط و تفریط را در پیش نگیرند؛ زیرا اگر یکی از قوا از حد وسط به یک سو تجاوز کند، دیگر انسان به سعادت می‌رسد که غایت ترکیب این قوا است، نخواهد رسید» (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۷۱).

۳.۲. انواع اخلاق فاضله

ارسطو در بخشی از کتاب خویش به بیان انواع فضایل اخلاقی و تبیین جهات افراط و تفریط آن‌ها می‌پردازد. فضایل اخلاقی مطرح شده توسط ارسطو عبارتند از: شجاعت، خویشتن‌داری، گشاده‌دستی، بزرگواری، بزرگ‌منشی، شکیبایی، درست‌کاری، نزاکت و عدل و انصاف. به طور خلاصه می‌توان گفت او شجاعت را حدّ وسط میان "جبن" و "بی‌باکی"، خویشتن‌داری را حدّ وسط میان "خمودی" و "لگام‌گسیختگی"، گشاده‌دستی را حدّ وسط میان "خست" و "اسراف"، بزرگواری را حدّ وسط میان "کوچک‌منشی" و "ابتدال و بی‌سلیقگی"، بزرگ‌منشی را حدّ وسط میان "بی‌همتی" و "خودبینی"، شکیبایی را حدّ وسط میان "بلغمی مزاجی" و "آتش‌مزاجی"، حقیقت‌گویی را حدّ وسط میان "مزاج‌گویی" و "مناقشه‌گری"، درست‌کاری را حدّ وسط میان "خودکم‌بینی" و "لاف‌زنی"، نزاکت را حدّ وسط میان "کسالت‌آوری" و "لودگی"، و عدالت و انصاف را حدّ وسط میان

"تحمل ظلم" و "ارتکاب ظلم" می‌داند (ر.ک: ارسطو، ۱۳۸۵، ص ۷۹ و ۲۰۳).

علامه نیز انواع فضایل در این مکتب اخلاقی را با تقسیم به دو دسته اصول و فروع تبیین کرده و ضمن اشاره به چهار اصل کلی - ناشی از رعایت اعتدال و حدّ وسط - یعنی عفت، شجاعت، حکمت و عدالت و فروع ناشی از این اصول، در رابطه با کیفیت کسب این فضایل و مراعات حدّ وسط می‌فرماید: «حدّ اعتدال در قوه شهویه یعنی این قوه تنها در جایگاه خود به کار رود و از نظر کمیت و کیفیت، از افراط و تفریط این قوه جلوگیری شود. اگر انسان، قوه شهوت در حد وسط را ببیند، فضیلتی به نام عفت می‌شود؛ اما اگر به طرف افراط و تفریط گرایش یابد، به سوی شر و خمودی متمایل می‌شود. هم چنین حد اعتدال در قوه غضبیه این است که از تجاوز جلوگیری کنی، یعنی هر جا لازم باشد، غضب کنی و هر جا که باید، حلم بورزی. اگر این گونه کنی، قوه غضبیه، فضیلتی به نام شجاعت می‌شود و اگر به طرف افراط متمایل گردد، رذیله‌ای به نام بی‌باکی و در صورت تفریط، رذیله دیگری به نام جبن و بزدلی می‌شود. از سویی، حد اعتدال در قوه فکریه این است که آن را از دست اندازی به هر طرف و نیز از به کار نیفتادن آن جلوگیری کنی؛ یعنی نه آن را بی‌جا مصرف کنی و نه به کلی در فکر را ببندی که در این صورت، فضیلتی به نام حکمت است؛ اما اگر به طرف افراط گرایش یابد، جریزه است و اگر به طرف تفریط متمایل شود، کودنی است. در صورتی هم که قوه عفت، شجاعت و حکمت، هر سه در کسی جمع شود، ملکه چهارمی در او پیدا می‌شود به نام عدالت، که خاصیتی غیر از خاصیت آن سه قوه دارد. عدالت آن است که حق هر قوه‌ای را به او بدهی و هر قوه‌ای را در جای خودش مصرف کنی که دو طرف افراط و تفریط عبارت می‌شود از: ظلم و انظلام (ستمگری و ستم‌کشی). هر کدام از اصول اخلاق فاضله یعنی عفت، شجاعت، حکمت و عدالت، فروعی دارد که از آن اصول ناشی می‌شود و بعد از تحلیل، از آن سر در می‌آورد و نسبتش به آن اصول، نسبت نوع است به جنس، مانند جود، سخا، قناعت، شکر، صبر، شهامت، جرأت، حیا، غیرت، خیرخواهی،

نصیحت، کرامت، تواضع و غیره. همه این موارد، فروع اخلاقِ فاضله ضبط شده در کتب اخلاق است» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ج ۱، ص ۳۷۱-۳۷۳)

۳,۳. راه و روش کسب فضایل

ارسطو عملی را فضیلت می‌داند که دارای دو دسته شرایط باشد:

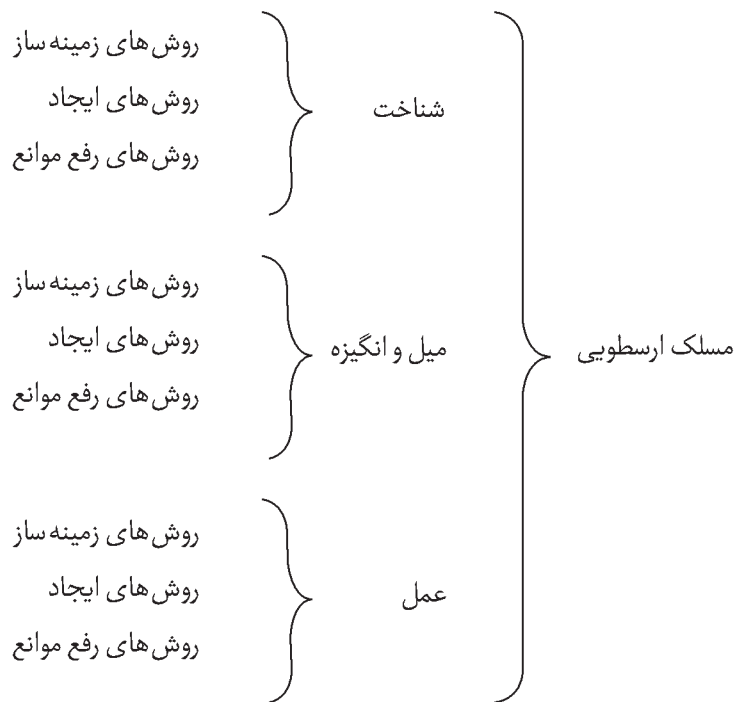
الف. شخص در زمان انجام عمل در شرایط روحی خاصی باشد. براین اساس باید آن عمل را دانسته و از روی آگاهی انجام دهد؛ آن را به علت انتخاب و تصمیم روشنی به جا آورد و عمل، ناشی از ملکه‌ای استوار و تغییرناپذیر باشد. ارسطو در توضیح این شرایط و میزان اهمیتشان می‌گوید: «دانستن به عنوان شرط دارا بودن فضیلت، چندان وزنی ندارد؛ اما شرایط دیگر، شرایط اساسی به تمام معنا هستند» (ارسطو، ۱۳۸۵، ص ۶۰).

ب. عمل به شکلی خاص یعنی عادلانه، خویشتن دارانه و به صورت مکرر صورت پذیرد. ارسطو تحقق شروط دسته الف را منوط به تحقق این دسته می‌داند. او در نهایت، به ضرورت حصول این شرایط برای کسب فضیلت تأکید کرده و می‌گوید: «هیچ کس بی آن که چنین اعمالی را به جا آورد، دارای فضیلت نمی‌شود» (همان).

علامه، راه‌های کسب فضیلت از نظر این مکتب را چنین توضیح می‌دهد:

راه آراستن طبع به فضایل و رهایی از رذائل، تلقین علمی و تکرار عملی است. زمانی که علم اخلاق، حد هر یک از اصول و فروع اخلاقی را مشخص کرد و آن‌ها را از افراط و تفریط دور کرد، انسان را راهنمایی می‌کند که چگونه از طریق علم و عمل، آن خُلق را به ملکه تبدیل نماید. طریق عملی آن این است که به خوبی‌های آن اذعان و ایمان پیدا کنی و آن قدر آن را تکرار کنی تا در نفس تو رسوخ کند تا چون نقشی که در سنگ می‌کنند، ثابت گردد؛ به عنوان نمونه برای از بین بردن صفت رذیله جبن و بزدلی که در مقابل شجاعت است، شخص باید بدانند این خصلت، زمانی ایجاد می‌شود که جلو ترسیدن را در نفس، آزاد بگذاری تا از هر چیزی بترسد و ترس همواره از چیزی بر شخص عارض می‌شود که هنوز رخ نداده و ممکن است رخ دهد یا رخ ندهد؛ در اینجا باید به خود تفهیم کند که انسان عاقل هرگز بدون مرجح بین دو احتمال مساوی،

ترجیح نمی‌دهد. از این رو، زمانی که این طرز فکر در نفس آدمی تکرار شود و عمل هم طبق آن واقع شود، این اوصاف رذیله از دل انسان زائل می‌شود (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۷۳). از نگاه این مکتب روشن شد صفات نفسانی زمانی ثابت می‌شود که تبدیل به ملکه نفسانی گردد؛ یعنی عمل با تکرار و تمرین، تبدیل به عادت شده و این عادت، بعد از تشویق مکرر، به ایجاد یک حالت نفسانی به نام ملکه منجر می‌شود. به بیان دیگر، مراحل شکل‌گیری عمل در انسان، مبتنی بر سه امر است: شناخت، میل و انگیزه، اراده و تصمیم بر عمل. البته از طرف دیگر نیز تربیت اخلاقی در هر مرحله‌ای، نیازمند عوامل زمینه‌ساز است؛ یعنی ابتدا باید زمینه‌های لازم و سپس عوامل ایجابی تحقق آن فراهم شود و در نهایت، اگر موانع یا عوامل معارض یا مزاحمی داشته باشد، از میان برداشته شود که این عوامل، در دسته‌بندی روش‌های تربیت اخلاقی تاثیرگذار است (ر.ک: فقیهی، ۱۳۸۹ش، ص ۵۵). از آنچه گفته شد روش‌های این مکتب را به شکل ذیل می‌توان دسته‌بندی کرد:



۳،۴. ویژگی‌های اخلاق ارسطویی

بنابر آنچه در رابطه با مکتب اخلاقی ارسطو گفته شد می‌توان ویژگی‌هایی را برای این مسلک تبیین کرد که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌شود:

الف. بنابر آنچه بیان شد این مسلک، خدامحور نیست، فضیلت و رذیلت بر اساس عقل انسانی و علم حصولی شناخته می‌شود و رسیدن به سعادت و خیر اعلی در گرو پیمودن این مسیر است؛ در حالی که به تعبیر آیت الله مصباح:

قوای عقلی هم وسیله و ابزاری است در دست انسان برای رسیدن به کمال بالاتری که آن علوم حضوری است و در سایه ارتباط با خدا حاصل می‌شود. بنابراین، این اشکال بر کل این مکتب و پیروانش وارد است که حقیقت کمال و سعادت انسانی را، که در سایه عبادت خدا و علم حضوری حاصل می‌شود، شناخته‌اند و به آن توجه نکرده‌اند (مصباح یزدی، ۱۳۸۷، ص ۳۲۴).

بنابراین سعادت‌تی که این مکتب به انسان می‌نماید، از سعادت دنیوی و اجتماعی فراتر نمی‌رود. ب. اخلاق ارسطویی، اخلاقی اجتماعی و طبق آن، انسان موجودی اجتماعی است. این مکتب همانند برخی مکاتب، قائل به جدایی آدمی از جامعه، زهد و گوشه نشینی برای دوری از رذائل و کسب فضایل نیست. ارسطو انسان را موجودی اجتماعی می‌داند و خود به این مطلب اذعان دارد که آدمی مخلوقی سیاسی است و بر حسب طبیعتش در جامعه با دیگران زندگی می‌کند (ارسطو، ۱۳۸۵، ص ۲۸ و ۳۵۶). علاوه بر این که ارسطو معتقد به عقل اجتماعی است. او در قسمتی از کتاب خویش، فضیلت را بر دو نوع عقلی و اخلاقی تقسیم کرده و در تعیین این که چه چیزی فضیلت به شمار می‌رود سخن از «مورد مدح و ستایش واقع شدن» به میان آورده است (همان، ص ۴۹).

ج. درباره ویژگی‌های این مکتب می‌توان از پیوند با تربیت و قانون نام برد. ارسطو می‌گوید:

«اگر آدمی قرار است نیک و بافضیلت شود باید از تربیت و عادت پسندیده برخوردار گردد و زندگی را با مشغولیات شریف به سربرد و نه عمداً و نه بی‌عمد به کار بد دست نیازد. چنین امری زمانی امکان پذیر است که او موافق عقل و نظم درست - نظمی که قدرت اثربخشی دارد - زندگی کند... قانون آن نیروی

مجبورکننده را دارد، زیرا قانون از عقل و نوعی حکمت عملی نشأت می‌گیرد»
(همان، ص ۳۹۷ و ۳۹۸).

از نظر او، قانون باید نخستین تربیت و نخستین مشغولیت‌ها را معین کند، چون اگر آدمی از آغاز جوانی به آن‌ها عادت کند، دیگر آن‌ها را رنج آور نمی‌یابد.

۴. مقایسه مسلک ارسطویی با مسلک قرآن از نظر علامه

در مقام مقایسه بین این دو مکتب می‌توان به شباهت‌ها و تفاوت‌هایی اشاره کرد.

۴،۱. شباهت‌ها

۴،۱،۱. غایت محوری

هر دو مکتب بر این باور هستند که انسان برای اعمالی که انجام می‌دهد، هدف و غایتی دارد که آن غایت، همان سعادت است. علامه ذیل تفسیر آیه ۳۰ سوره روم می‌نویسد:
هیچ انسانی، هیچ هدف و غایتی ندارد که به دنبال آن برود مگر سعادت؛ همان‌طور که تمام انواع مخلوقات به سوی سعادت خود و آن هدفی که ایده‌آل آنهاست، هدایت فطری شده‌اند و به‌جهزی مجهز گشته‌اند که با آن غایت و هدف مناسب است... پس انسان مانند سایر انواع مخلوقات خلق شده به فطرتی است که او را به کامل کردن نواقصش و برطرف کردن حوائجش هدایت و به آن چه که به او نفع یا ضرر می‌رساند، ملهم نموده است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۶، ص ۱۷۸-۱۷۹).

۴،۱،۲. جایگاه عقل

جایگاه عقل در مکتب ارسطویی بیان شد. در مسلک قرآنی نیز عقل در تعیین مسیر آدمی دارای جایگاهی ویژه است. خداوند متعال در آیات متعددی به انسان سفارش و چه بسا امر فرموده است که از این قوه خدادادی بهره بجوید تا به سعادت و کمال خود برسید. علامه، بایدها و نبایدها را برگرفته از حوائج حقیقی آدمی دانسته و از عقل، به عنوان تنها نیروی تمییز بین "خیر و نافع" و "شر و مضر" نام برده که معین‌کننده و تشخیص‌دهنده بین قانونی است که

رفع حاجت می‌کند، از قانونی که رفع حاجت نمی‌کند؛ و در مقابل آن، از اهوایی نام می‌برد که عقل، آن‌ها را تصدیق نمی‌کند و تنها می‌توانند لذائذ مادی و حیوانی انسان را تشخیص دهند (طباطبایی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۶، ص ۱۹۲).

۴,۱,۳. مطلق‌گرایی

چنان که گفتیم، مکتب ارسطویی، اخلاق را امری ثابت می‌داند. علامه نیز خوبی و بدی، زشتی و زیبایی و حسن و قبح در افعال را امری دائمی و ثابت تلقی می‌کند؛ با این توضیح که افعال سازگار با سعادت انسان، خوب و پسندیده است و در مقابل، آن‌چه با سعادت او ناسازگار باشد، زشت و ناپسند است. بعضی از افعال، حسن و خوبی یا قبح و بدی دائمی و ثابت دارند، مانند عدل یا ظلم. از دیگر سو، حسن و قبح بعضی دیگر از افعال، به حسب اختلاف احوال و اوقات و مکان‌ها و مجتمعات، مختلف می‌شود. رابطه این دو دسته افعال، رابطه مفهوم و مصداق است. ایشان سخن کسی را که می‌گوید: «حسن و قبح، دائمی نیست» نمی‌پذیرد و قائل است گوینده چنین سخنی، مفهوم و مصداق را خلط کرده است. عدل، نزد همه پسندیده و ظلم، نزد همه زشت است و همچنین هیچ اجتماعی در فضیلت بودن عفت، شجاعت و حکمت تردید نمی‌کند پس اختلاف نظر در مصادیق آن‌ها است (همان، ج ۱، ص ۳۸۱-۳۸۲ و ج ۵، ص ۹).

۴,۲. تفاوت‌ها

با نگاهی ریزبینانه می‌توان تفاوت‌هایی اساسی میان این دو مکتب یافت که از آن جمله، به موارد زیر اشاره می‌شود:

۴,۲,۱. تفاوت در غرض

این مساله، اصلی‌ترین تفاوتی است که می‌توان بین این دو مسلک بیان کرد؛ چراکه به تبع آن، روش‌ها و معانی نیز تغییر می‌یابد. علامه با اشاره به سه مکتب اخلاقی، به این تفاوت در غرض اشاره می‌کند. خلاصه مکتب اول - یعنی همان مکتب ارسطویی - در اخلاق این است که انسان، نفس خود را اصلاح کند یا ملکات نفسانی‌اش را تعدیل نماید تا صفاتی را که مردم و جامعه می‌ستایند، به دست آورد. در مسلک دوم - یعنی مسلک انبیاء و صاحبان شرایع قبل از

قرآن - هدف از اصلاح نفس، دستیابی به سعادت حقیقی و دائمی یعنی به کمال رساندن ایمان به خدا و ایمان به آیات او است؛ و اما مکتب سوم که مختص قرآن بوده و طبق آن، اصلاح نفس، تنها بر اساس حب و رضای خداوند متعال و رسیدن به قرب الهی است. طبق نظر علامه، مکاتب اول و دوم در این مسأله که هدف نهایی هر دو، فضیلت از جهت عمل است، شریک هستند؛ اما در مکتب سوم، همه تلاش سالک، محبوب است و هدف از افعال او، کسب فضیلت انسانی و دوری از خلق و خوی رذیله، ستایش مردم و توجه به دنیا، آخرت و بهشت و دوزخ نیست؛ بلکه هر کاری که انجام می‌دهد برای این است که محبوبش دوست دارد و از هر کاری که روی می‌گرداند، برای این است که محبوبش دوست ندارد (همان، ج ۱، ص ۳۷۳-۳۷۴).

۴,۲,۲. تفاوت‌های اعتقادی هر مسلک

به بیان علامه، طریقه حکما و فلاسفه، مبتنی بر عقاید عمومی و اجتماعی است؛ یعنی عقایدی که ملت‌ها و اجتماعات درباره خوبی‌ها و بدی‌ها دارند. طریقه انبیاء نیز مبتنی بر عقاید عمومی و دینی است؛ یعنی عقایدی که در مسأله تکالیف عبادتی و در مجازات تخلف از آن تکالیف دارند و طریقه قرآن مبنی است بر توحید خالص و کامل که خاص اسلام است.

اثر دو نقطه افتراق مطرح شده، تفاوت مسلک قرآن با دو مسلک دیگر در نتیجه است. با توجه به این‌که بنای تربیت قرآنی بر توحید و هدف آن، محبت عبودی و ترجیح دادن جانب خدا بر جانب خلق است. به تعبیر علامه:

محبت و عشق، انسان را به کاری وا می‌دارد که عقل اجتماعی، آن را نمی‌پسندد؛ یا محبت، انسان را به کاری وا می‌دارد که فهم عادی - که اساس تکالیف عمومی و دینی - است، آن را نمی‌فهمد. بنابراین زمانی که غرض، وجه‌الله باشد، چه بسا نظریه این مکتب با نظریه دیگر متفاوت شود؛ به این معنا که آنچه در نظریه‌های دیگر، فضیلت شمرده شود، در این نظریه و مکتب اسلام، رذیله به حساب آید (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۷۴-۳۷۵).

۴,۲,۳. تفاوت در نگاه به عقل

گفتیم که علامه از عقل به عنوان تنها نیروی تمییز و تشخیص بین خوبی و بدی - که ریشه

درونی دارد - نام می‌برد. قطعاً مراد ایشان از عقل به عنوان تنها قوه تمییز، عقل سلیم است؛ یعنی عقلی که بر پایه فطرت پاک و سلیم انسانی و پیروی از حق است (همان، ص ۱۰۱). این نیروی تفکر و تعقل، همان هدایت تکوینی است که خداوند در وجود آدمی به ودیعه نهاده است؛ ولی از آن جاکه امکان دارد همین عقل، دچار حجاب، غفلت و خطا گردد و خود منشأ پیدایش و بروز اختلافات باشد، باید مسیر دیگری به عنوان راهنمای طریق سعادت و کمال وجود داشته باشد. لذا خداوند متعال، وحی را برای تشخیص صلاح و فساد، به مدد عقل فرستاد تا حجت را بر بشر تمام کند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۰، ص ۲۶۰-۲۶۳ و ج ۱۸، ص ۷۴).

همین نگاه به عقل، سبب پیدایش تفاوتی اساسی بین این دو مکتب می‌شود. در اخلاق قرآنی، مراد از عقل در کلام خداوند، ادراکی است که همراه با فطرت سلیم برای انسان، کامل می‌شود و موهبتی است الهی، که از هدایای فطرت است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۱۵۳ و ۲۵۰). انسان با عقل خویش به مفاهیمی همچون وجود خداوند، نیاز و فقر ذاتی خود و ضرورت طاعت و عبادت الهی می‌رسد؛ در نتیجه، خواست، اراده و رضایت محبوب "معیار باید و نباید" و "خوب و بد" قرار می‌گیرد؛ اما در اخلاق ارسطویی - چنان که بیان شد - عقل، عالی‌ترین عنصر وجود آدمی، من حقیقی او و فرمانروای عناصر وجود اوست و ضمن تعیین حدّ وسط، بین فضیلت و رذیلت فرق می‌گذارد. عقل ارسطویی در میان فضایل اخلاقی، انسان را به عبودیت الهی هم سوق می‌دهد؛ ولی آن چه معیار و محور احکام اخلاقی است، عقل است که از چنین عقلی، احکام غیر عبودی نیز صادر می‌شود؛ یعنی اگر عقل، عملی را بدون توجه به جهت اطاعت داشتن و عبودیت خوب اخلاقی بداند، از نظر مکتب ارسطویی، فضیلت است (قبادی، ۱۳۹۳، ص ۲۰۸).

۴,۲,۴. معیار فضیلت

چنان که بیان شد طبق نظر علامه، در مکتب قرآنی، هدف اصلی، فضیلت در عمل نیست؛ بلکه هدف، رسیدن به حب و رضای محبوب است؛ اما قطعاً این روش نیز به فضیلت عمل می‌انجامد. پس برای متخلّق شدن به این اخلاق والا، دانستن معیار فضیلت، امری ضروری است. معیار و میزان عملی که آدمی را به سعادت و کمال می‌رساند، انقیاد، فرمانبرداری و عبودیت است (طباطبایی، ۱۳۶۰ق، ص ۳۴). علامه ذیل آیه ۶۲ سوره مبارکه بقره به این مطلب اشاره می‌کند

که - طبق آیات متعددی در قرآن - سعادت و کرامت انسان مبتنی بر عبودیت است؛ پس طاعت الهی و عبودیت آن امری است که سالک را به رضای محبوب می‌رساند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۹۳)؛ اما در مسلک ارسطویی، سخنی از رضای الهی نیست؛ بلکه معیار، عدم افراط و تفریط در عمل است که هم می‌تواند آدمی را به سمت عبودیت سوق دهد و هم می‌تواند منشأ احکام اخلاقی غیر عبودی شود.

در نهایت، از کلام علامه می‌توان فهمید که ایشان با بیان این سه مکتب، تربیت اخلاقی را درجه‌بندی می‌کند. اولین مرحله، از درجات پایین و آسان که روش حکمای یونان است، شروع می‌شود. مرحله دوم، روش انبیای الهی است که در سطح بالاتری قرار دارد و سرانجام، عالی‌ترین درجه از تربیت اخلاقی، نوع تربیتی است که قرآن بر آن تأکید می‌کند. بر این اساس، مکتب حکما تنها به سوی حق اجتماعی دعوت می‌کند و مکتب دوم، انسان را به حق واقعی و کمال حقیقی؛ یعنی آنچه مایه سعادت آدمی در آخرت است، می‌خواند؛ اما مکتب اسلام به سوی حقیقی دعوت می‌کند که نه ظرف اجتماع، گنجایش آن را دارد و نه آخرت؛ که آن حق، همان خدای متعال است (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۶۰).

۵. وجود یا عدم وجود این مسلک در قرآن

در موضوع طرح اخلاق ارسطویی به عنوان یکی از مراتب اخلاق قرآنی، دو نظریه وجود دارد که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌شود.

۵.۱. نظریه علامه طباطبایی

طبق قراین موجود در کلام علامه، این مکتب با اولین درجه از تربیت اخلاقی قرآن یکی نیست و قرآن، این مکتب را به کار نگرفته است. علامه به صراحت این مطلب را مطرح می‌کند: قرآن کریم مسلک اخلاقی را که بنای آن بر مدح و ذم عامه باشد - یعنی اخلاقی که آن چه نزد اجتماع، خوب و حسن به حساب می‌آید، اخذ کرده و آن چه اجتماع، آن را قبیح می‌داند، ترک می‌کند - استعمال نکرده است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۵۵).



در ادامه، در ارتباط با آیاتی که ظاهر آن‌ها مردم را به اخلاق فاضله دعوت کرده و علت آن را فوائد دنیوی قرار داده، مطرح می‌کند که بازگشت این فوائد در حقیقت به ثواب اخروی است و نتیجه عمل بر خلاف آن‌ها، عقاب آخرتی است. برای مثال، خداوند متعال می‌فرماید: «وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ» (بقره: ۱۵۰)؛ و هر جا بودید، روی خود را به سوی آن کنید! تا مردم، جز ظالمان (که دست از لجابت بر نمی‌دارند)، دلیلی بر ضد شما نداشته باشند. در این آیه، علت دعوت مردم به ثبات عزم، افکار عمومی مردم قرار داده شده است. یا در آیه دیگر نیز آمده است که «وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا» (انفال: ۴۶)؛ یعنی نزاع (و کشمکش) نکنید، تا سست نشوید، و قدرت (و شوکت) شما از میان نرود! و صبر و استقامت کنید. در این آیه نیز مردم را به صبر دعوت کرده، برای اینکه ترک صبر و ایجاد اختلاف، باعث سستی و هدر رفتن نیرو و جری شدن دشمن می‌شود که همه این‌ها فوائد دنیایی است. یا در آیه دیگر که می‌فرماید: «وَلَمَن صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنَ عَزْمِ الْأُمُورِ» (شوری: ۴۳)؛ اما کسانی که شکیبایی و عفو کنند، این از کارهای پرازش است. در این آیه، مردم را دعوت به صبر و بخشایش کرده و اثر این صبر را عزم و عظمت بیان کرده است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۵۵-۳۵۶).

برای اثبات این مسأله که از نظر علامه، اخلاق ارسطویی با اولین درجه از تربیت قرآنی یکی نیست، ناگزیر باید بار دیگر به مطالب گذشته گریزی داشت. گفته شد که علامه از سه مکتب اخلاقی نام می‌برد: اول همان طریقه معهودی که علم اخلاق قدیم، اخلاق یونان و غیره بر اساس آن بنا شده (مکتب ارسطویی)؛ دوم مکتب اخلاقی انبیا که طبق آن انسان برای تهذیب اخلاق، فوائد آخرتی را مد نظر بگیرد و سوم مکتب اخلاقی قرآن.

با توجه به نگاه علامه نسبت به آیاتی که ظاهر آن‌ها هدف از فضیلت اخلاقی را فوائد دنیوی قرار داده، روشن می‌شود که - از نظر ایشان - شخصی که می‌خواهد گام‌های اولیه را برای تهذیب نفس و تربیت اخلاقی خود بردارد، باید از توجه به وجود قیامت و یادآوری ثواب و عقاب‌ها - یعنی از درجه پایین‌تر که طریقه انبیا است - شروع کند تا به اعلا درجه تربیت نفس یعنی مد نظر گرفتن وجه و رضای الهی و اطاعت، انقیاد، عبودیت و تسلیم بودن در برابر امرالله برسد. آیات بسیاری نیز در قرآن کریم به در نظر داشتن مداوم و پایبندی به این طریقه و میزان اهمیت آن اذعان داشته تا جایی که فراموشی

یا تلاش در به فراموشی سپردن قیامت و پاداش و مجازات آن توسط آدمی را دلیل گناه و اراده انسان بر گناه شمرده است. بر همین اساس، خداوند متعال می‌فرماید: «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» (قیامت: ۵-۳)؛ آیا انسان می‌پندارد که هرگز استخوان‌های او را جمع نخواهیم کرد؟! آری قادریم که (حتی خطوط سر) انگشتان او را موزون و مرتب کنیم! (انسان شک در معاد ندارد) بلکه او می‌خواهد (آزاد باشد و بدون ترس از دادگاه قیامت) در تمام عمر گناه کند!

بنابر مطالب گفته شده، قطعاً در تأثیرگذاری مسلک انبیاء در راه پیشرفت و نیل به بالاترین درجه تربیت اخلاقی تردیدی نیست؛ اما اختلاف نظری بین علامه و آیت‌الله مصباح در رابطه با پایین‌ترین درجه تهذیب نفس و تربیت اخلاقی مورد تأیید قرآن وجود دارد که لازم است مورد بررسی قرار گیرد.



۵.۲. نظریه آیت‌الله مصباح یزدی

از نگاه آیت‌الله مصباح اگر چه قرآن، به طور قطع دنیا و آنچه را که در نزد عموم مردم پسندیده است، هدف قرار نداده است؛ اما ارزش‌های اخروی به طور طبیعی برای انسانی که علم دارد، ولی هنوز ایمان نیاورده، کششی ایجاد نمی‌کند. ایشان علت عدم ایجاد کشش در این شخص را چنین بیان می‌کند:

زیرا توجه چنین انسانی، متمرکز در ارزش‌های مادی و دنیوی بوده و افق‌های دور را هدف و منشأ حرکت قرار نمی‌دهد؛ چون که او دائماً تحت تأثیر لذت‌اندز دنیوی که در دنیا برای او ملموس و محسوس‌اند، قرار می‌گیرد» (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۶۲-۱۶۳).

از نظر ایشان، خداوند به عنوان خالق انسان که شناخت کامل و دقیقی نسبت به روحیات مخلوق خود دارد، این اصل روانشناسانه را در کتابش منعکس ساخته است. از این رو برای ایجاد جاذبه، ابتدا درباره آثار دنیوی ایمان و کفر، که برای مردم، امری ملموس است، آگاهی می‌دهد و در مراتب بالاتر، که شخص آمادگی

پذیرش معارف عالی‌ترو فرامادی را دارد، به بیان آثار اخروی می‌پردازد. به همین ترتیب، فرد می‌تواند درجات نهادینه‌سازی ایمان و مراحل تهذیب نفس را طی کرده و خود را به اعلا درجه تربیت اخلاقی یعنی انقیاد و عبودیت و مدّ نظر داشتن خود خداوند برساند (رک: همان). طبق این نظر، هرچند بازگشت آیاتی که بنا به ظاهر، هدف از فضیلت اخلاقی را فوائد دنیوی قرار داده، به سوی فوائد اخروی است؛ اما خود فواید دنیوی مطرح شده در آیات، برای کسی که اول راه یا در حال انتخاب مسیر است، جذابیت داشته و انگیزه و نیروی محرکه است؛ لذا فوائد دنیوی بیان شده در آیات می‌تواند موضوعیت داشته باشد و به عنوان غایت وسط محسوب گردد. بنابراین - طبق این نظر - اخلاق ارسطویی می‌تواند اولین و پایین‌ترین مرتبه اخلاق قرآنی محسوب شود.

۵.۳. دیدگاه برگزیده

در مقام ارزیابی این دو نظر می‌توان گفت با توجه به این که قرآن کریم آخرین کتاب آسمانی است و وظیفه هدایت و برنامه‌ریزی برای همه مردم را دارد، باید برای افرادی که در پایین‌ترین سطوح معرفتی قرار گرفته و نیز کسانی که علم به صحت مسیر دارند، اما ایمان نیاورده‌اند، برنامه داشته باشد. برنامه‌ریزی برای هدایت چنین فردی و ایجاد انگیزه برای برداشتن گام‌های کمال و سعادت توسط وی، نیازمند جذابیتی در سطح خود اوست. به طور قطع، خداوند متعال - به عنوان کسی که مخلوقش را به خوبی می‌شناسد و به احوال او واقف است - به این مسأله عنایت داشته است. بنابراین به دلیل سطح معرفتی برخی می‌توان این مسلک را اولین درجه از اخلاق قرآنی دانست.

از سویی اگرچه انگیزه‌های دنیوی و آرای محموده در تربیت قرآنی ملاک ارزش واقعی نیستند، بلکه ملاک خوبی و بدی آن‌ها به واسطه تأثیری است که در سعادت و شقاوت حقیقی انسان - که همان قرب به خداوند است - دارد؛ ولی خداوند به دلیل فضل و کرم خود، همه انسان‌ها را به راه راست هدایت کرده و در این راه، گاهی هم از منطق‌های عرفی استفاده می‌کند. برای نمونه

و در تأیید این دیدگاه می‌توان به آیه ۲۰ سوره فتح اشاره کرد که خداوند می‌فرماید:

﴿وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾؛ خداوند غنائیم فراوانی به شما وعده داده بود که آنها را به دست می‌آورید، ولی این یکی را زودتر برای شما فراهم ساخت؛ و دست تعدی مردم [دشمنان] را از شما بازداشت تا نشانه‌ای برای مؤمنان باشد و شما را به راه راست هدایت کند.

در این آیه، نوعی از تربیت مطرح شده که به مردم در باب تشویق به جهاد، وعده غنیمت داده شده است. می‌توان گفت وعده غنیمت برای این است که حتی افراد برخوردار از ایمان ضعیف هم از لطف الهی محروم نمانده و پا به عرصه جهاد و یاری دین خدا بگذارند. چنین شخصی هرچند با انگیزه مادی و فوائد دنیوی جذب شده، اما عملش مصداق طاعت الهی و فرمانبرداری از خداوند است؛ لذا درجه‌ای از مراتب کمال را هرچند در حد ضعیف طی کرده است. البته می‌توان ادعا کرد دیدگاه این اندیشمندان اسلامی، ظاهراً و در نگاه اول، متعارض به نظر می‌رسد؛ اما با بررسی دقیق‌تر و نگاهی عمیق‌تر درمی‌یابیم که نزاع، لفظی بوده و اثر عملی ندارد. توضیح این‌که علامه در رساله الولاية مطرح می‌کند معیار سعادت و شقاوت و ثواب و عقاب، انقیاد و عناد است. گناه جاهل و ناآگاه - اگرچه کبیره باشد - موجب عقاب او نمی‌شود؛ همان‌طور که به طاعت و عبادت چنین شخصی، اگر برای اطاعت از خدا و تقرب به او نباشد، ثوابی تعلق نمی‌گیرد. البته از نظر علامه، مطلق سعادت، مختص اهل دین حق نیست. معیار سعادت و شقاوت، انقیاد و عناد است و هر کس، حتی اگر اهل دین حق نباشد، به شرط اطاعت‌پذیری، فرمانبرداری و بری بودن از تمرد و عناد - به حسب مرتبه - از سعادت نسبی برخوردار است؛ اما اهل دین حق و شخص آگاه است که به بالاترین درجه سعادت یعنی کمال انقیاد و اطاعت می‌رسد (طباطبایی، ۱۳۶۰ق، ص ۳۴) و این همان نتیجه‌ای است که در نقد و بررسی دیدگاه‌ها به دست آمد.

بنابراین پرداختن به این مسأله که پایین‌ترین درجه از تربیت اخلاقی مورد تأیید قرآن، از مسلک ارسطویی یا مسلک انبیاء آغاز می‌گردد، دارای نتیجه عملی نیست؛ زیرا هر عملی که انسان بر طبق معیار و شاخص فضیلت یعنی طاعت و عبودیت انجام می‌دهد، گامی مؤثر در طی

مسیر کمال و سعادت و هر چه بیشتر نزدیک شدن انسان به عالی‌ترین مرتبه تربیت و اخلاق، یعنی اخلاق قرآنی است.

نتیجه‌گیری

از آنچه مطرح شد می‌توان دریافت که علامه، مکتب ارسطویی را اعم از مکتب اخلاقی یونان و غیر یونان می‌داند. مکتب ارسطویی، ملاک خیر را سعادت در نظر می‌گیرد که خواست فطری همه انسان‌ها است؛ از این رو، سعادت طلبی را امری اجتناب‌ناپذیر عنوان می‌کند. فضیلت اخلاقی چیزی است که انسان را در رسیدن به این هدف فطری یاری دهد. از خصوصیات این نظریه، این است که سعادت را چیزی می‌داند که در رفتار و فعالیت زندگی انسان پدید می‌آید و توأم با زندگی است؛ اما اصالت با زندگی دنیوی است. این نظریه، هدف اخلاق را در همین عالم جستجو می‌کند، نه این‌که همه این عالم را به چشم مقدمه نگاه کند و دنبال هدفی ورای این عالم بگردد. همچنین معیار و ضابطه کلی تمییز فضیلت و ردیلت را رعایت حد وسط و اعتدال می‌داند. در این نظریه ابتدا باید همه قوای انسانی و نیز هدف و غایت نهایی را بشناسیم و رابطه این قوا را با آن هدف، در نظر بگیریم. پس از طی همه این مراحل، باید ببینیم که در کجا و چه شرایطی با هم تزامم دارند؛ چگونه باید تزامم را برطرف ساخت و اعتدال را رعایت کرد. چون این مکتب فضیلت را نوعی ملکه نفسانی می‌داند، پس راه کسب آن را تکرار و تمرین علمی و عملی بیان می‌کند تا عمل، تبدیل به عادت شود. تفاوت‌ها و شباهت‌هایی بین مکتب اخلاقی ارسطو و مکتب اخلاقی قرآن وجود دارد که سعی پژوهش حاضر، پرداختن به اهم موارد آن بود. همچنین وجه اختلافی بین نظر دو اندیشمند اسلامی در رابطه با پایین‌ترین درجه اخلاقی مورد تأیید قرآن، بیان و بررسی شد. از نگاه علامه، این مسلک که مبنای آن، عقل اجتماعی و هدف آن، فضایل مورد پسند جامعه است، با اولین درجه اخلاق قرآنی متفاوت است و اینکه ظاهر برخی از آیات دال بر این مسلک است، در حقیقت به ثواب و عقاب اخروی برمی‌گردد. اما نقد این دیدگاه نیز مطرح شد که گرچه قرآن به طور قطع، دنیا و آنچه را که در نزد عموم مردم پسندیده است، هدف قرار نداده است؛ اما به عنوان آخرین کتاب آسمانی و وحی جاوید

باید برای تمامی انسان‌ها و کسانی که در آغاز راه قرار دارند و نگاهشان از مادیات فراتر نمی‌رود، برنامه داشته باشد و موجب جذب ایشان به صراط مستقیم گردد.

هرچند این نزاع لفظی بوده و اثر عملی ندارد؛ زیرا معیار سعادت آدمی، اطاعت و عبودیت است و معیار شقاوت، تمرد و عناد؛ لذا هر عملی که انسان بر اساس معیار سعادت و شقاوت انجام دهد یا ترک کند، حتی اگر اهل دین حق نباشد، به درجه‌ای از سعادت - که هدف از تهذیب نفس و تربیت اخلاقی است - خواهد رسید.

فهرست منابع

الف. کتاب‌ها

۱. قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی
۲. ارسطو، ۱۳۸۲ش، اخلاق نیکوماخوس، ترجمه ع. احمدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۳. دورانت، ویلیام جیمز، ۱۳۳۵ش، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه عباس زریاب خوبی، تهران: کتابخانه دانش با همکاری انتشارات فرانکلین
۴. راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق صفوان داوودی، دمشق: انتشارات دار العلم الدار الشامیه.
۵. طباطبایی، سید محمد حسین، ۱۴۱۷ق، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۶. _____، ۱۳۶۰ق، رساله الولایه، قم: نشر الدراسات الاسلامیه.
۷. _____، ۱۳۸۳ش، طریق عرفان (رساله الولایه)، ترجمه صادق حسن زاده، قم: نشر بکاء.
۸. طریحی، فخرالدین، ۱۳۷۵ش، مجمع البحرین، تحقیق سید احمد حسینی اشکوری، تهران: انتشارات کتابفروشی مرتضوی.
۹. قرشی بنابی، علی اکبر، ۱۳۷۱ش، قاموس قرآن، تهران: انتشارات دار الکتب الاسلامیه.
۱۰. کاپلستون، فردریک، ۱۳۶۸ش، تاریخ فلسفه، ترجمه سید جلال الدین مجتوبی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۱. مصباح یزدی، محمد تقی، ۱۳۸۱ش، فلسفه اخلاق، تحقیق احمد حسین شریفی، تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل.
۱۲. _____، ۱۳۸۷ش، نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، تحقیق احمد حسین شریفی، قم: انتشارات موسسه علمی پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۱۳. _____، ۱۳۹۱ش، اخلاق در قرآن، تحقیق محمد حسین اسکندری، قم: انتشارات موسسه علمی پژوهشی امام خمینی علیه السلام.

ب. مقاله

۱. فقیهی، سید احمد، ۱۳۸۹ش، طراحی الگوی دسته‌بندی روش‌های تربیت اخلاقی، معرفت اخلاقی، ش ۵.

ج. پایان‌نامه

۱. قبادی، فرهاد، ۱۳۹۳ش، بررسی نظریه اخلاقی قرآن (با تأکید بر دیدگاه علامه طباطبایی، مصباح و جوادی آملی)، رساله علمی مقطع دکترا، رشته اخلاق، دانشگاه باقرالعلوم، قم.